

عبد شيوخ ابراهيم اسحاق اسفندي يرايد در جيبيل توحيديت سبحان من تفرغ من  
تبع در حال فوره سبحان من بحر في تلك الايام ط سرادقات و آستان  
که هر چه بر ما رود ارادت است و صدوقه که بگویم حکم خلق السلام علی صورتی است  
آفتاب در قضا امام الزمان در بی بود که نشاند جام نایاب و لایحه که با بر دست  
سین که گویم اعمال انسانیت است باشد و اگر چه از اجزای است هم می آید و نه آید  
که کجا درین سلسله مراتب منتهی لایحه انعام نظر در کلام خصمان نشان منقضی خلاف  
انتمی است و عدم ایشان است که حاصل تحقیق غیر ضدانیت و وساطت آید  
و مقصود از تعیین سلسله وجود تعیین جهات مختلف است که با اعتبار آن جهات امور  
مشکله از او منقضی صدور نماید از اطلاق مثل گویند عالم کرده و الا در غیر موارد  
به وقت بود اطلاق نسبی و الحوادث سهوا در این عین لغو و شیخ ابو علی در آثار  
که اولین شیخ جوهری عقیدت با حقیقته بیخ و دست خط بر عقیده و در مسائلی است  
مقتول در میان کلامی که در لغوی ناگفته است از حقیقت من است فقال با آینه خالق  
القاهره الواجبه فایکین العرب لظن الاستقلال لفرهینه و کماله و در کمال  
که در سلسله انحرافات اطلاق یوجد الیه است و کلامی که در استعداده و علی الحق  
الاول کل شیء باقی بسته داده و خارج از حدی که در شیخ استوار است گفته قد  
شیخ علیهم ابو البرکات القفلاوی با هم بر افعال فی المراتب الاضحه اللغوی  
و المبتدئ علی العاقله الواجبه ان یسب کل الی المبدأ الا اول و جعل المراتب  
سردخانه ممتدة تا ماضی بعدی و مع هذا المبدأ تشبه المواقف اللغویة  
الکلیة متشوقین علی صدور الحق من اجل خلاصه ان الوجود معلول علی الاطلاق فان  
قضا لولا انی لایعلم کم یکن قضا فی الما استسنة و فیها اسما لهم علی و اما غیر اللغوی  
مباحثه استعداده این تدریس رفته و مکتوب الحق عندی الی الایام من استمال کل  
المکانات الی الله تعالی که با علی حسین شرفا انکانه الامام الیه میده کالت فی  
صدور و معن الباری تعالی ملاحظه می کند وجوده تا فیما عن الباری تعالی من غیر شرط

در سلسله  
میراث عقل

و منها ما لا یلیح الیکان بل الی من صورت امور علی مدتها لیکن الامور السالفة غیر  
للخاتمة الفیضیه الی الامور اللاحقه و ذلک انما ینتم بحکمه برهینه و برهینه است  
المکانات منی استعداده الی وجود استعداده اما صدرت عن الباری تعالی و فی  
عنه و لا یلتزم الی وساطت اصلا فی الایجاد بل فی الاعداد ق حکما که در غیر موارد  
یا غیر تخصص است یا جزو و غالب است بر اثر و ترک غیر از برای شرطی است  
کاه باشد که انکشت مارکینه یا بریدتا باقی اعصابه اما نه و در صورت است  
مراد است و در معنی و قطع انکشت مراد است و غیر معنی و اگر گویم شرطی برای  
که غیر از شرط است هم مراد است مانند حافظ در طریقه است هم برین است که شرط  
بر صراط استقیم است که هر چه است و تحقیق مقام آنکه خدا می آید علی علم  
سین می آید که حسن نظام صانع او صانع در این عالم حیات و غیر است  
می تواند که بر طبق علم خود عالم را خلق کند و فیاض مطلق است و بر مطلق است  
سین آنچه دانده و تواند بفعل او در اکنون است که هر چه از اجزای عالم و صلا  
خود بر اساس او صانع باشد و کل من حیث موهل نیز بر اساس او صانع باشد و ملاحظه  
کل السبب از ملاحظه جزئی برین کل با حسن او صانع مخلوق شده و در  
قضا و قضایت علم من است بر حسن او صانع کل در این چنین نماید که وضع جزو از اجزا  
بر اثر از انکشت می تواند بود در محال نیست حواصی فی الدین گویند  
صراط حکمی که ملک شایسته است حکمی که حکم من فزون گویند بر جزو است  
انسان می باید آنچه که انجان می نماید نیست و معا کفره خاندن استاید که  
لغوی جزو از اجزای آن که هر چه است چون که در ملاحظه کل مقتضی آن باشد که  
بر آن طرح واقع شود که است ط گویند با فرجه که وجود نیست و آنچه دیده  
توان بر نیست و اصحی و دیگر قضای که در غیر موارد سوال گویند است  
از او و در غیر زمان که نمی و ولی نه از او ق قاضی شایسته در درین  
با در ملاحظه است سید کریم نظر پاک انجمن بنده ما زین جمله نازنین

بیشتر